به گفتار افراد به اعتبار کردارشان بها بدید.

حمید اشرف

این نوشته تقدیم می‌شود به رفیق یدی شیشوانی؛ انسانی که در این سال‌ها، در کنار او معنای واقعی انقلابی را در عمل و رفتار تجربه کردم و بسیار از او آموختم و همچنان می‌آموزم.

آرش حسام

مقدمه:

Contents

- اخلاق انقلابی و مسئله رهایی انسان
- هوشی‌مین؛ مبارزه با فردگرایی در درون جنبش انقلابی
- رادیکالیسم لفظی و مسئله مسئولیت سیاسی
- از نقد رفیقانه تا خشونت کلامی
- رزا لوکزامبورگ؛ آزادی مخالف و مسئله قدرت در سازمان
- بازتولید سلطه در مناسبات درونی جنبش
- گرامشی؛ انقلاب به‌مثابه دگرگونی فرهنگی و اخلاقی
- چه‌گوارا؛ جایگاه انسان در مبارزه انقلابی
- اخلاق انقلابی و مسئولیت در برابر حقیقت
- از فضیلت فردی تا سازوکارهای جمعی پاسخ‌گویی
- استقلال طبقاتی و مرزهای واقعی انقلابی‌گری

- **اخلاق رهایی‌بخش و مسئولیت در برابر آینده**

در تاریخ جنبش‌های انقلابی، همواره میان آرمان‌هایی که نیروهای سیاسی برای تحقق آن‌ها مبارزه کرده‌اند و مناسباتی که در زندگی روزمره، سازمان‌ها و روابط درونی خود برقرار ساخته‌اند، تنش‌هایی وجود داشته است. جنبش‌هایی که با هدف پایان‌دادن به استثمار، ستم و ازخودبیگانگی شکل گرفته‌اند، گاه در درون خود شاهد پیدایش روابط آمرانه، شخصیت‌پرستی، حذف مخالفان و اشکالی از سلطه بوده‌اند که با اهداف رهایی‌بخش آن‌ها تعارض داشته است. این تناقض یکی از مسائل اساسی تاریخ چپ است و بررسی آن برای داوری درباره سرنوشت سازمان‌های انقلابی و ظرفیت واقعی آن‌ها در دگرگون‌کردن جامعه ضرورت دارد.

در این میان، پدیده‌ای شایسته تأمل ویژه است: تبدیل رادیکالیسم سیاسی به نوعی امتیاز اخلاقی و حقانیت شخصی. در چنین وضعیتی، فرد یا گروهی با تکیه بر مواضع ظاهراً سازش‌ناپذیر، خود را در جایگاهی قرار می‌دهد که گویی از پاسخ‌گویی به معیارهای عمومی رفتار انسانی و سیاسی معاف شده است. تندی زبان، شدت محکومیت دیگران و وفاداری لفظی به اصول ایدئولوژیک بی پایه و اساس و فحاشی به نشانه‌های انقلابی‌بودن تبدیل می‌شوند. هرچه فاصله میان ادعا و رفتار افزایش می‌یابد، نیاز به نمایش پرصداتر رادیکالیسم نمایشی نیز بیشتر می‌شود.

ریشه‌های این پدیده به فرهنگ سیاسی، ساختار قدرت، مناسبات تشکیلاتی و نوع رابطه نیروهای مدعی انقلاب با جنبش واقعی اجتماعی بازمی‌گردد. پرسش اصلی این است که یک اندیشه رهایی‌بخش انهم مارکسیستی چگونه در فرایند فعالیت سیاسی به ابزاری برای تثبیت اقتدار، کسب منزلت و طرد دیگران به هر قیمتی بدل می‌شود و چه شرایطی برای مقابله با این فرایند ضرورت دارد.



اخلاق انقلابی و مسئله رهایی انسان

مارکسیسم در بنیاد نظری خود، رهایی انسان را با دگرگونی مناسبات مادی و اجتماعی پیوند می‌دهد. مناسبات استثماری، تقسیم طبقاتی جامعه و ساختارهایی که انسان را تابع نیروهای اجتماعیِ خارج از کنترل او قرار می‌دهند، موضوع نقد مارکس هستند. در این نگرش، آزادی و شکوفایی فردی در پیوند مستقیم با سازمان اجتماعی زندگی انسان‌ها معنا می‌یابد.

مارکس و انگلس در *مانیفست حزب کمونیست*، افق جامعه آینده را با عبارتی صورت‌بندی می‌کنند که برای بحث اخلاق انقلابی اهمیت بنیادی دارد: «تکامل آزادانه هر فرد، شرط تکامل آزادانه همگان است».

این گزاره، رابطه فرد و جمع را در مرکز اندیشه رهایی‌بخش قرار می‌دهد. جامعه آزاد بر پایه مشارکت انسان‌هایی شکل می‌گیرد که امکان رشد، اندیشیدن، انتخاب و دخالت آگاهانه در سرنوشت مشترک خود را دارند. از همین منظر، هرگونه مناسبات سیاسی که شخصیت مستقل افراد را تحقیر

کند، حق پرسشگری آنان را محدود سازد یا وفاداری بی‌چون‌وچرا را جانشین مشارکت آگاهانه کند، نیازمند نقد جدی و بی‌رخمانه است.

اخلاق انقلابی از این مبنا معنایی مشخص پیدا می‌کند. رفتار نیروهای انقلابی باید با مناسبات اجتماعی‌ای که برای تحقق آن مبارزه می‌کنند، نسبتی قابل دفاع داشته باشد. کسی که از آزادی سخن می‌گوید، ناگزیر است درباره جایگاه آزادی در روابط سیاسی خود نیز پاسخ دهد. مدافع برابری باید نسبت خود را با امتیازات، سلسله‌مراتب و روابط تبعیض‌آمیز در محیط فعالیت خویش روشن کند. مبارزه با سلطه نیز مستلزم شناخت شکل‌هایی از سلطه است که امکان بازتولید آن‌ها درون خود جنبش وجود دارد.

البته جنبش‌های انقلابی در شرایط واقعی تضاد طبقاتی، سرکوب و منازعه سیاسی فعالیت می‌کنند. اخلاق انقلابی در متن مبارزه اجتماعی، مسئولیت جمعی و تعارض منافع طبقاتی شکل می‌گیرد و با شرایط تاریخی پیوند دارد. بااین‌همه، ضرورت مبارزه سیاسی هیچ مجوزی برای تحقیر، دروغ، اتهام‌زنی و سلب حقوق دیگران فراهم نمی‌آورد. مشروعیت یک هدف تاریخی، مسئولیت نیروهای مدافع آن را درباره شیوه‌های عملشان حفظ می‌کند.

هوشی‌مین؛ مبارزه با فردگرایی در درون جنبش انقلابی

هوشی‌مین در نوشته مشهور خود، *درباره اخلاق انقلابی* (۱۹۵۸)، یکی از مسائل مهم جنبش‌های کمونیستی را استمرار عادت‌ها و مناسبات به‌جامانده از جامعه کهنه در شخصیت و رفتار مبارزان می‌داند. از نظر او، کسانی که برای ساختن جامعه‌ای تازه مبارزه می‌کنند، خود محصول همان جامعه‌ای هستند که می‌خواهند دگرگونش سازند. بنابراین، دگرگونی اجتماعی با فرایندی مداوم از آموزش، خودانتقادی و تغییر رفتار همراه است. نکته مهم در نوشته هوشی‌مین، نقد کسانی است که دیگران را به‌آسانی مورد انتقاد قرار می‌دهند، اما در برابر انتقاد از خود مقاومت می‌کنند. او به مبارزانی اشاره می‌کند که برای حفظ اعتبار و اقتدار خویش از پذیرش خطا می‌گریزند و نظر

توده‌های مردم را جدی نمی‌گیرند. در این رویکرد، خودانتقادی یکی از ضرورت‌های پیشرفت فعالیت انقلابی است.

هوشی‌مین در نوشته دیگری با عنوان *ارتقای اخلاق انقلابی و مبارزه با فردگرایی* (۳ فوریه ۱۹۶۹)، خودپسندی، مقام‌طلبی، تحقیر جمع، رفتار خودسرانه، بوروکراتیسم و فاصله‌گرفتن از مردم را از پیامدهای فردگرایی برمی‌شمارد. تأکید او بر نقد و خودانتقادی، نشان می‌دهد که مسئله فساد اخلاقی طیف وسیعی از رفتارها، از جمله شیوه برخورد با دیگران و نحوه اعمال قدرت را در بر می‌گیرد. این تحلیل به شناخت پدیده‌ای کمک می‌کند که می‌توان آن را «فردگراییِ پنهان‌شده در جمع‌گرایی» نامید. فرد ممکن است پیوسته از منافع طبقه کارگر، ضرورت سازمان‌یابی و تقدم مصالح جنبش سخن بگوید، اما در عمل اعتبار شخصی، جایگاه تشکیلاتی یا مرجعیت ایدئولوژیک خویش را بر ملاحظات جمعی مقدم بدارد. در چنین وضعیتی، دفاع از اصول به‌تدریج با دفاع از منزلت شخصی درهم می‌آمیزد و اختلاف سیاسی به تهدیدی علیه اعتبار فرد تبدیل می‌شود. بااین‌حال، در خواندن هوشی‌مین باید به یک تمایز اساسی توجه کرد. خود او در متن ۱۹۵۸ تصریح می‌کند که مبارزه با فردگرایی به معنای احترام به منافع مشروع، ویژگی‌های شخصیتی و زندگی خصوصی افراد است. این نکته اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا در میراث برخی سنت‌های تشکیلاتی، مفهوم جمع‌گرایی به ابزاری برای مطالبه اطاعت مطلق و نادیده‌گرفتن حقوق فردی تبدیل شده است.

از سوی دیگر، تأکید هوشی‌مین بر وفاداری به حزب و انضباط تشکیلاتی، پرسشی تاریخی را نیز پیش می‌کشد: چه نهادی و با چه سازوکاری تعیین می‌کند که منافع حزب با منافع طبقه کارگر و مردم انطباق دارد؟ پاسخ به این پرسش، به‌ویژه در تجربه تاریخ جنبش کمونیستی، از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار است. انضباط تشکیلاتی هنگامی با اخلاق رهایی‌بخش سازگار می‌ماند که امکان نقد قدرت، نظارت جمعی و اصلاح تصمیمات محفوظ باشد.

فرقه‌گرایی؛ هنگامی که سازمان جای طبقه را می‌گیرد

کارل مارکس در نامه‌ای به فریدریش بولته (۲۳ نوامبر ۱۸۷۱)، به رابطه معکوس گسترش فرقه‌های سوسیالیستی و رشد جنبش واقعی طبقه کارگر اشاره می‌کند. از نظر او، فرقه‌های نظری در مراحل اولیه شکل‌گیری جنبش کارگری نقش تاریخی معینی داشتند، اما با بلوغ مبارزه مستقل کارگران، تلاش برای تحمیل نظام‌های فکری بسته بر جنبش واقعی به مانعی در مسیر پیشرفت آن تبدیل می‌شد. اهمیت این تحلیل در آن است که فرقه‌گرایی را در نسبت مستقیم با سازمان‌یابی طبقاتی بررسی می‌کند.

فرقه‌گرایی زمانی گسترش می‌یابد که یک سازمان یا محفل سیاسی، جهان اجتماعی را عمدتاً از دریچه مرزبندی‌های داخلی خود تفسیر کند. در این وضعیت، وفاداری به گروه به معیاری برای سنجش اعتبار سیاسی انسان‌ها تبدیل می‌شود و پیچیدگی تضادهای اجتماعی زیر سایه رقابت‌های محدود تشکیلاتی قرار می‌گیرد.

وجود اختلاف نظری، مرزبندی برنامه‌ای و حتی انشعاب، بخشی طبیعی از حیات سیاسی است. جنبش کارگری و سوسیالیستی همواره از گرایش‌های متفاوت تشکیل شده و تاریخ آن آکنده از جدال‌های نظری و سیاسی جدی بوده است. مسئله از جایی آغاز می‌شود که یک گرایش، حقانیت تاریخی را ملک انحصاری خویش بداند و استقلال فکری دیگران را به نشانه انحراف یا خیانت تعبیر کند.

در چنین مناسباتی، معیار ارزیابی اشخاص تغییر می‌کند. جایگاه آنان در شبکه وفاداری و مخالفت، بر بررسی عملکرد واقعی‌شان تقدم می‌یابد. یک رفتار مشابه ممکن است از سوی همراهان توجیه و از سوی مخالفان محکوم شود. اصولی که قرار است معیارهای عمومی فعالیت سیاسی باشند، به ابزارهایی گزینشی برای حفظ مرزهای گروه تبدیل می‌شوند.

پیامد اجتماعی این فرایند قابل توجه است. نیروهایی که انرژی خود را صرف مراقبت دائمی از خلوص ایدئولوژیک یکدیگر می‌کنند، به‌تدریج توان ارتباط با مسائل زنده جامعه را از دست می‌دهند. مبارزه کارگران بر سر دستمزد و امنیت شغلی، جنبش زنان علیه تبعیض و خشونت، مطالبات بازنشستگان، مقاومت در برابر سرکوب و کوشش برای سازمان‌دهی مستقل اجتماعی، در حاشیه

رقابت‌هایی قرار می‌گیرند که اهمیتشان عمدتاً برای اعضای همان محافل قابل درک است.

در این‌جاست که نقد مارکس همچنان موضوعیت دارد: اعتبار یک جریان سوسیالیستی در نسبت آن با رشد آگاهی، تشکل‌یابی و توان مداخله مستقل طبقه کارگر سنجیده می‌شود و وفاداری به فرمول‌های نظری به‌تنهایی چنین نسبتی را پدید نمی‌آورد.

رادیکالیسمِ لفظی و مسئله مسئولیت سیاسی

یکی از تناقض‌های فرهنگ سیاسی فرقه‌ای، فاصله میان شدت بیان مواضع و عمق تحلیل واقعی است. زبان سیاسی ممکن است به‌شدت تهاجمی باشد، اما از توضیح روابط مادی قدرت، تضادهای طبقاتی و راه‌های عملی پیشبرد مبارزه فاصله بگیرد.

لنین در رساله *بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم* (۱۹۲۰)، به نقد جریان‌هایی پرداخت که سازش‌ناپذیری مطلق را به اصلی مستقل از شرایط مبارزه تبدیل کرده بودند. او نشان داد که مخالفت با رهبری ارتجاعی یک اتحادیه کارگری، مستلزم ماندن در میان کارگران است و ترک اتحادیه به معنای واگذاری میدان به همان رهبری خواهد بود. همچنین در بحث تاکتیک‌های سیاسی، بر ضرورت تشخیص شرایط مشخص و تمایز میان اصول راهبردی و شکل‌های متغیر عمل تأکید داشت.

در این تحلیل، رادیکالیسم از نسبت میان هدف، شرایط واقعی و نتیجه عمل سیاسی سنجیده می‌شود. یک موضع ممکن است از لحاظ لفظی بسیار انقلابی جلوه کند، اما در عمل به انزوای نیروهای سوسیالیست و تقویت موقعیت رقبای سیاسی آنان بینجامد.

همین مسئله در ارزیابی مناسبات میان جریان‌های مختلف سیاسی نیز مطرح است. گفت‌وگو، مناظره یا حضور در یک فضای رسانه‌ای مشترک، ماهیت سیاسی شرکت‌کنندگان را تعیین نمی‌کند. داوری درباره چنین اقداماتی نیازمند بررسی مضمون گفت‌وگو، استقلال شرکت‌کنندگان، توازن فرصت بیان دیدگاه‌ها، زمینه سیاسی و پیامدهای واقعی آن است. مرزهای سیاسی هنگامی معنا دارند که بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص استوار باشند.

این تمایز به معنای مرزبندی روشن با فرصت‌طلبی، همکاری سیاسی با نیروهای سرکوبگر و سازش بر سر حقوق بنیادین کارگران و زحمتکشان است. نقد جدی این پدیده‌ها به معیارهای روشن و شواهد قابل بررسی نیاز دارد. هنگامی که هر ارتباط، هر اختلاف تاکتیکی یا هر تصمیم مستقل با اتهام سیاسی پاسخ داده شود، توان تشخیص تفاوت‌های واقعی نیز تضعیف می‌شود.

رادیکالیسمی که شدت محکومیت را جایگزین قدرت تحلیل می‌کند، به‌تدریج از سیاست به نمایش وفاداری ایدئولوژیک انتقال می‌یابد. در این نمایش، مخاطب اصلی اغلب همان جمع محدود همفکران است و موفقیت سیاسی با میزان تأیید آنان سنجیده می‌شود. نمونه‌های چنین سبک کاری در میان فعالینی که خود را مارکسیست و انقلابی می‌داند کم نیست کافی است چرخی در فیس‌آباد بزنیم تا شاهد رژه با شکوه این افراد خود انقلابی پندار باشیم.

از نقد رفیقانه تا خشونت کلامی

جنبش‌های انقلابی برای پیشرفت خود به نقد جدی اندیشه‌ها، سیاست‌ها و عملکردها نیاز دارند. تاریخ مارکسیسم خود گواه منازعات تند نظری است. مارکس، انگلس، لنین، لوکزامبورگ و دیگر نظریه‌پردازان این سنت، در بسیاری از مباحث با صراحت و گاه زبانی گزنده به مصاف مخالفان خود رفته‌اند. ازاین‌رو، اخلاق انقلابی را باید در مضمون، شواهد و مسئولیت نهفته در نقد جست‌وجو کرد و آن را از ملاحظه‌کاری‌های صوری یا پرهیز از جدال سیاسی متمایز دانست.

نقد سیاسی متوجه اندیشه، تصمیم، عملکرد، مناسبات قدرت و پیامدهای اجتماعی آن‌هاست. این نقد ممکن است به نتیجه‌گیری‌هایی سخت و حتی محکومیت صریح یک موضع بینجامد. بااین‌همه، مسئولیت اثبات ادعا، دقت در بازنمایی نظر مخالف، رعایت تناسب میان شواهد و نتیجه‌گیری و آمادگی برای اصلاح خطا از ضرورت‌های آن است.

در مقابل، برچسب‌زنی و تخریب شخصیت، مسیر بحث را تغییر می‌دهد. به‌جای روشن‌شدن مضمون یک اختلاف، هویت سیاسی و اعتبار شخصی طرف مقابل به موضوع اصلی تبدیل می‌شود. اتهام،

کنایه و تحقیر می‌توانند بدون ارائه استدلال، تصویری منفی از فرد بسازند و او را در موقعیتی قرار دهند که ناچار باشد پیوسته از حقانیت خویش دفاع کند.

این شیوه به‌ویژه هنگامی مسئله‌ساز می‌شود که گوینده خود را نماینده اصول انقلاب معرفی کند. در چنین شرایطی، مخالفت با نظر او به‌عنوان مخالفت با منافع طبقه کارگر، آرمان سوسیالیسم یا سنت تاریخی جنبش تلقی می‌شود. بدین‌ترتیب، اختلاف سیاسی به نوعی محاکمه اخلاقی تبدیل می‌شود که معیارهای آن را همان مدعی حقانیت تعیین می‌کند.

استفاده از معیارهای متفاوت برای خود و دیگران، یکی از آشکارترین نشانه‌های این فرهنگ است. کسی که یک اقدام را برای خود با توجه به شرایط و اهدافش توجیه می‌کند، باید همان امکان بررسی زمینه و انگیزه را درباره دیگران نیز به رسمیت بشناسد. اعتبار اصول اخلاقی و سیاسی به قابلیت تعمیم آن‌ها وابسته است.

فرهنگ نقد رفیقانه بر صداقت، استقلال رأی و پذیرش امکان خطا استوار است. این فرهنگ همچنین حق پاسخ‌گویی، تصحیح برداشت‌های نادرست و جبران آسیب ناشی از اتهامات بی‌اساس را به رسمیت می‌شناسد. رفاقت سیاسی مستلزم برخورد صریح با خطاها همراه با مسئولیت‌پذیری متقابل و حفظ حرمت انسان‌هاست.



رزا لوکزامبورگ؛ آزادی مخالف و مسئله قدرت در سازمان

رزا لوکزامبورگ در مقاله *مسائل سازمانی سوسیال‌دموکراسی روسیه* (۱۹۰۴)، درباره خطرات تمرکز بیش‌ازحد قدرت در رهبری حزبی هشدار داد. نگرانی اصلی او آن بود که ابتکار سیاسی و خلاقیت جنبش توده‌ای زیر سلطه دستگاه سازمانی قرار گیرد و مرکزیت حزب به مرجع انحصاری تصمیم و تشخیص تبدیل شود.

اهمیت این نقد، فراتر از اختلاف تاریخی او با لنین، به مسئله رابطه میان سازمان و خودرهایی طبقه کارگر مربوط است. تشکیلات انقلابی ابزار سازمان‌دهی نیروی اجتماعی است و پویایی آن به مشارکت آگاهانه اعضا و توان آموختن از تجربه مبارزات بستگی دارد. هنگامی که رهبری به جایگاهی مصون از نقد تبدیل شود، سازمان بخشی از توانایی خود برای اصلاح خطاها و فهم تحولات جامعه را از دست می‌دهد.

لوکزامبورگ در نوشته ناتمام خود درباره انقلاب روسیه (۱۹۱۸)، این نگرانی را با بحث آزادی

سیاسی پیوند زد. جمله مشهور او که «آزادی همواره آزادی دگراندیشان است»، در متن انتقاد از محدودشدن آزادی مخالفان سیاسی مطرح شده است. این دیدگاه برای بحث اخلاق انقلابی پیامدی روشن دارد. حق اختلاف زمانی معنای واقعی پیدا می‌کند که افراد بتوانند درباره تصمیمات قدرت، از جمله قدرتی که مدعی نمایندگی خود آنان است، پرسش کنند. آزادی‌ای که تنها شامل موافقان شود، ظرفیت اصلاح‌گری و آفرینندگی خویش را از دست می‌دهد.

تجربه تاریخی جنبش کمونیستی نشان می‌دهد که پیوند میان انضباط و دموکراسی همواره محل مناقشه بوده است. محدودیت‌های امنیتی مبارزه مخفی، سرکوب دولتی و ضرورت اقدام هماهنگ، مسائل واقعی سازمان‌دهی انقلابی هستند. بااین‌حال، این ضرورت‌ها مسئله نظارت بر قدرت و حقوق اعضا را به قوت خود باقی می‌گذارند.

همچنین باید پذیرفت که در تاریخ این جنبش، آموزه‌های مربوط به انضباط و مرکزیت گاه برای توجیه تمرکز قدرت و خاموش‌کردن مخالفت به کار رفته‌اند. بازخوانی انتقادی این تجربه مستلزم آن است که نظریه‌پردازان مارکسیست را نیز در متن تضادها و محدودیت‌های تاریخی خود بررسی کنیم، چرا که هر سنت نظری برای پویایی خود نیازمند نقد تاریخی مداوم است.

بازتولید سلطه در مناسبات درونی جنبش

پائولو فریره در *آموزش ستمدیدگان*)۱۹۶۸ (به مسئله‌ای اشاره می‌کند که برای فهم اخلاق سیاسی اهمیت فراوان دارد: انسان‌هایی که در مناسبات ستمگرانه پرورش یافته‌اند، ممکن است الگوهای قدرت و رفتار ستمگران را درونی کنند و در روابط جدید خود بازتولید سازند. کسانی که سال‌ها با نظام‌های اقتدارگرا مبارزه کرده‌اند، ممکن است در مناسبات تشکیلاتی خود همچنان از شیوه‌هایی چون فرمان‌دادن یک‌جانبه، تحقیر زیردستان، انحصار اطلاعات، طرد منتقدان و ایجاد وابستگی شخصی استفاده کنند.

در محیط‌هایی که قدرت رسمی محدود است نیز شکل‌هایی از اقتدار غیررسمی پدید می‌آید. سابقه

مبارزاتی، اعتبار نظری، ارتباطات سیاسی، دسترسی به رسانه و توان تأثیرگذاری بر افکار عمومی به منابع قدرت تبدیل می‌شوند. هنگامی که این منابع از نظارت و پاسخ‌گویی جمعی جدا شوند، امکان سوءاستفاده از آن‌ها افزایش می‌یابد.

برای شناخت اخلاق واقعی یک تشکیلات، بررسی رفتار رهبران آن در برابر منتقدان داخلی، اعضای کم‌نفوذ، زنان، نیروهای جوان و کسانی که در موقعیت وابستگی قرار دارند، اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. روابط برابر در همین مناسبات روزمره آزموده می‌شوند.

سازمانی که از حقوق کارگران در برابر صاحبان قدرت و ثروت دفاع می‌کند، باید مناسبات کار و تقسیم مسئولیت در درون خود را نیز موضوع بررسی قرار دهد. جریانی که علیه تبعیض جنسیتی مبارزه می‌کند، مسئولیت دارد با رفتارهای تحقیرآمیز، آزار و نابرابری در مناسبات داخلی برخورد کند. دفاع از آزادی اندیشه نیز در نحوه برخورد با اعضای منتقد و مخالفان سیاسی آزموده می‌شود. تضاد میان این ساحت‌ها، از مشروعیت انتقاد به مناسبات ستمگرانه جامعه می‌کاهد و اعتماد اجتماعی به نیروهای مدعی تغییر را فرسوده می‌سازد.

گرامشی؛ انقلاب به‌مثابه دگرگونی فرهنگی و اخلاقی

آنتونیو گرامشی در *دفترهای زندان*، شکل‌گیری اراده جمعی و هژمونی نوین را با ضرورت «اصلاح فکری و اخلاقی» پیوند می‌دهد. در این چارچوب، پروژه دگرگونی اجتماعی با شکل‌گیری جهان‌بینی، فرهنگ سیاسی و روابط تازه میان گروه‌های اجتماعی همراه است. دیدگاه گرامشی اهمیت فرهنگ درونی جنبش‌های انقلابی را روشن می‌کند. سازمان سیاسی از خلال شیوه تصمیم‌گیری، آموزش، برخورد با اختلافات و رابطه با نیروهای اجتماعی، نوع معینی از فرهنگ را پرورش می‌دهد. این فرهنگ بر ظرفیت سازمان برای ایجاد اعتماد، پیوندهای پایدار و رهبری اجتماعی تأثیر می‌گذارد. اگر سازمانی با تکیه بر تحقیر منتقدان، اطاعت شخصی و مرزبندی‌های بسته فعالیت کند، چنین رفتارهایی به‌تدریج به بخشی از عادت‌های سیاسی اعضای آن تبدیل می‌شوند. این مناسبات در

محیط‌های وسیع‌تر نیز بازتاب پیدا می‌کنند و الگوهای اقتدار موجود در جامعه را تداوم می‌بخشند. در مقابل، مشارکت آگاهانه، گفت‌وگوی انتقادی، گردش مسئولیت، احترام به دانش و تجربه جمعی و امکان بررسی مستقل تصمیمات، ظرفیت‌هایی را پرورش می‌دهند که برای سازمان‌دهی دموکراتیک جامعه ضرورت دارند.

از این منظر، اخلاق انقلابی یکی از عناصر مادی شکل‌گیری هژمونی است. نیروهای سیاسی برای کسب اعتماد اجتماعی به توان تحلیل و سازمان‌دهی نیاز دارند و کردار آنان نیز در ارزیابی عمومی نقش اساسی ایفا می‌کند. توده‌های مردم درباره اعتبار یک جریان سیاسی، از تجربه برخورد مستقیم با فعالان و نهادهای آن نیز داوری می‌کنند.سازمان انقلابی و اعضای رسمی و فعالین مدافع آن بخشی از جامعه‌ای است که قصد دگرگون‌کردن آن را دارد. مناسبات درونی‌اش می‌توانند به عرصه تجربه و پرورش ظرفیت‌های رهایی‌بخش تبدیل شوند یا به محل تداوم عادت‌های سلطه‌جویانه جامعه موجود.

چه‌گوارا؛ جایگاه انسان در مبارزه انقلابی

ارنستو چه‌گوارا در نوشته *سوسیالیسم و انسان در کوبا* (۱۹۶۵)، درباره رابطه انقلاب با دگرگونی انسان بحث می‌کند. او بر اهمیت تربیت اجتماعی، مسئولیت فردی و پرورش انگیزه‌هایی فراتر از پاداش‌های مادی تأکید دارد. یکی از شناخته‌شده‌ترین مضامین این نوشته، تأکید چه‌گوارا بر عشق به انسان‌ها به‌عنوان نیروی هدایت‌کننده مبارز انقلابی است. او همزمان درباره خطر جزم‌اندیشی، برخوردهای خشک و فاصله‌گرفتن از مردم هشدار می‌دهد. احساس همبستگی با انسان‌های ستمدیده زمانی معنای اجتماعی می‌یابد که در رفتار واقعی، حساسیت نسبت به رنج دیگران و دفاع از شأن انسانی آنان آشکار شود.

تعهد انقلابی مستلزم توان رویارویی با قدرت‌های سرکوبگر، پایداری در شرایط دشوار و اتخاذ تصمیمات سیاسی گاه پرهزینه است. چنین تعهدی همچنین به صداقت، خویشتن‌داری در استفاده از قدرت و توان تشخیص مرز میان مبارزه با ستم و اعمال سلطه بر دیگران نیاز دارد. آرمان انسان نو

و تأکید بر فداکاری انقلابی، نیازمند تکمیل با سازوکارهای روشن برای تضمین آزادی سیاسی، تکثر اجتماعی و مهار قدرت هستند. ارزش این سنت فکری زمانی بهتر آشکار می‌شود که در گفت‌وگویی انتقادی با تجربه‌های تاریخی و دیدگاه‌های دیگر قرار گیرد.

اخلاق انقلابی و مسئولیت در برابر حقیقت

یکی از مهم‌ترین عرصه‌های اخلاق سیاسی، رابطه فعالان و سازمان‌ها با حقیقت است. تحلیل مارکسیستی بر بررسی مناسبات واقعی اجتماعی و تضادهای تاریخی تأکید دارد. ازاین‌رو، صداقت در بازنمایی واقعیت باید یکی از معیارهای اساسی کار سیاسی و رسانه‌ای باشد. دست‌کاری نقل‌قول‌ها، حذف عامدانه زمینه سخنان دیگران، انتشار اتهام بدون مدرک و تبدیل برداشت‌های شخصی به واقعیت‌های قطعی، با این معیار تعارض دارند. رعایت این اصول در فضای رسانه‌ای امروز اهمیتی مضاعف یافته است. شبکه‌های اجتماعی به پیام‌های تند، منازعات شخصی و واکنش‌های فوری امکان انتشار گسترده می‌دهند. در چنین فضایی، پیچیدگی یک اختلاف نظری به سرعت به چند عبارت تحریک‌آمیز تقلیل می‌یابد و داوری پیش از بررسی شواهد شکل می‌گیرد. این شرایط، نوعی اقتصاد توجه را در مناسبات سیاسی تقویت کرده که در آن دیده‌شدن و کسب تأیید فوری بر کیفیت استدلال تقدم پیدا می‌کند. برای برخی فعالان، جدال دائمی با دیگران به بخشی از هویت رسانه‌ای تبدیل شده است و تداوم موقعیت آنان به استمرار همین منازعات وابسته است.

مقابله با این روند نیازمند قواعد روشن کار رسانه‌ای است: تفکیک خبر از تفسیر، بررسی منابع، ارائه زمینه کافی، انتشار پاسخ طرف مورد انتقاد و اصلاح علنی خطاهای اثبات‌شده. این الزامات با استقلال سیاسی رسانه پیوند دارند. استقلال رسانه‌ای از طریق کیفیت تصمیمات تحریریه، شفافیت مواضع، شیوه مواجهه با قدرت و توان دفاع مستدل از انتخاب‌های خود قابل بررسی است.

رسانه‌ای که مسئولیت خطاهای خود را می‌پذیرد، شکل‌گیری رابطه‌ای پایدارتر را با مخاطبان فراهم

می‌کند. رابطه‌ای که برای جنبش‌هایی انقلابی که بر آگاهی و مشارکت اجتماعی تکیه دارند، یک سرمایه سیاسی مهم است.

از فضیلت فردی تا سازوکارهای جمعی پاسخگویی

تأکید بر صداقت، فروتنی، همبستگی و نقدپذیری ضرورت دارد و در عین حال، تضمین این فضیلت‌ها نیازمند سازوکارهای نهادینه و جمعی است. مناسبات قدرت، حتی در جمع‌های کوچک انقلابی، به سازوکارهای نظارت و پاسخگویی نیاز دارند.

اخلاق جمعی در ساختارهایی پایدارتر می‌شود که امکان طرح آزادانه انتقاد و بررسی منصفانه شکایات را فراهم آورند. مسئولیت‌های سیاسی و تشکیلاتی باید تعریف روشن داشته باشند. تصمیمات مهم، در حدود شرایط امنیتی و ضرورت‌های مبارزه، باید قابل بررسی باشند. اعضا باید از حق اعتراض به تصمیمات و برخوردهای نادرست برخوردار باشند و هیچ موقعیت تشکیلاتی یا سابقه مبارزاتی مصونیت دائمی ایجاد نکند.

نقد و خودانتقادی نیز تنها هنگامی کارکرد اصلاحی پیدا می‌کنند که بر پایه شفافیت و احترام متقابل صورت گیرند. تجربه‌های تاریخی نشان داده‌اند که خودانتقادی اجباری می‌تواند به مراسم تحقیر و نمایش اطاعت تبدیل شود. در مقابل، خودانتقادی مسئولانه بر بررسی واقعی خطا، پذیرش سهم فرد یا سازمان در پیدایش آن و اقدام مشخص برای جلوگیری از تکرار استوار است.

در این چارچوب، باید میان اختلاف سیاسی و تخلف اخلاقی یا تشکیلاتی تمایز برقرار کرد. اختلاف بر سر تحلیل، برنامه و تاکتیک، بخشی طبیعی از حیات جنبش سیاسی است. رفتارهایی مانند تهدید، تبعیض، آزار، جعل اسناد یا سوءاستفاده از موقعیت قدرت، مستلزم رسیدگی بر پایه شواهد و قواعد روشن هستند. این تمایز هم آزادی بحث نظری را تضمین می‌کند و هم پاسخگویی در قبال رفتارهای آسیب‌زا را الزامی می‌سازد.

مسئولیت اخلاقی در جنبش‌های انقلابی همچنین باید شامل رابطه با بیرون از جمع باشد. فعالان

سیاسی در برابر کسانی که موضوع انتقاد آنان قرار می‌گیرند، مخاطبانی که به اطلاعات منتشرشده اعتماد می‌کنند و نیروهای اجتماعی‌ای که از تصمیمات سیاسی تأثیر می‌پذیرند، مسئولیت دارند.

استقلال طبقاتی و مرزهای واقعی انقلابی‌گری

در سنت مارکسیستی، استقلال طبقاتی با توان طبقه کارگر برای سازمان‌یابی حول منافع، مطالبات و افق سیاسی خود پیوند دارد. این استقلال از طریق رشد تشکل‌های مستقل، گسترش آگاهی و مشارکت توده‌ای و تدوین برنامه سیاسی تحقق پیدا می‌کند.

یکی از پیامدهای فرقه‌گرایی، تقلیل مفهوم استقلال طبقاتی به مرزبندی‌های هویتی میان گروه‌های سیاسی است. در این وضعیت، وفاداری به نام‌ها، سنت‌های سازمانی و مجموعه‌ای از مواضع اعلامی، جای بررسی رابطه واقعی با طبقه کارگر را می‌گیرد.

چنین برداشتی با نوعی رادیکالیسم سخت‌گیرانه همراه می‌شود که در آن هر اختلاف تاکتیکی به سازش طبقاتی تعبیر می‌شود. در مقابل، استقلال طبقاتی در عرصه عمل نیازمند توان تشخیص شرایط، حفظ استقلال برنامه‌ای و مشارکت مؤثر در جنبش‌های واقعی اجتماعی است.

یک فرد و یا جریان انقلابی می‌تواند در مبارزات مشخص با نیروهایی دارای افق سیاسی متفاوت همکاری کند و هم‌زمان مواضع نظری و راهبردی خود را آشکارا بیان کند. ارزیابی این همکاری‌ها به محتوای سیاسی، توازن نیروها، اهداف مشترک و پیامدهای آن‌ها بستگی دارد.

استقلال سیاسی به معنای توانایی تصمیم‌گیری بر پایه تحلیل مستقل است. جریانی که معیارهای خود را تابع رقابت‌های شخصی، واکنش‌های احساسی و فشار محافل ایدئولوژیک قرار می‌دهد، بخشی از این توانایی را از دست می‌دهد؛ حتی اگر در زبان سیاسی پیوسته بر استقلال و سازش‌ناپذیری تأکید کند.

اخلاق رهایی‌بخش و مسئولیت در برابر آینده

بحث اخلاق انقلابی در نهایت به پرسشی بنیادی درباره رابطه هدف و شیوه مبارزه بازمی‌گردد: چه نسبتی میان جامعه‌ای که برای تحقق آن مبارزه می‌کنیم و مناسباتی که در جریان این مبارزه به وجود می‌آوریم برقرار است؟

تاریخ مبارزات انقلابی نشان داده است که ضرورت‌های مبارزه، فشار سرکوب و دشواری‌های سازمان‌دهی می‌توانند زمینه پیدایش ساختارهای متمرکز و مناسبات سخت‌گیرانه را فراهم کنند. این شرایط باید در تحلیل تاریخی در نظر گرفته شوند. بااین‌حال، تداوم چنین مناسباتی و تبدیل آن‌ها به الگوهای دائمی قدرت، پیامدهایی برای سرنوشت پروژه رهایی‌بخش دارد.

جنبشی که خواهان پایان‌دادن به سلطه است، ناگزیر باید امکان بازتولید سلطه در درون خود را به مسئله‌ای دائمی برای نقد و بازاندیشی تبدیل کند. مبارزه با استثمار طبقاتی، اقتدارگرایی، تبعیض جنسیتی و سرکوب سیاسی، مسئولیتی اجتماعی و تاریخی است. این مبارزه با پرورش مناسبات انسانی و دموکراتیک در درون نیروهای پیش‌برنده آن استحکام بیشتری پیدا می‌کند. اخلاق انقلابی در این معنا به شیوه‌ای از عمل جمعی مربوط است که در آن حقیقت‌جویی، مسئولیت‌پذیری، همبستگی، نقد قدرت و احترام به استقلال انسان‌ها، بخشی از فرایند سازمان‌یابی برای دگرگونی جامعه می‌شوند.

سرانجام، اعتبار انقلابی‌گری در جریان عمل اجتماعی شکل می‌گیرد؛ در میزان مشارکت در مبارزات واقعی، در توان گسترش همبستگی میان نیروهای ستمدیده، در شیوه برخورد با مخالفان، در صداقت نسبت به واقعیت و در آمادگی برای پاسخ‌گویی به خطاهای خویش. یکی از دشوارترین آزمون‌های یک نیروی انقلابی، توانایی او در نقد مناسبات قدرتی است که خود در پیدایش و استمرار آن‌ها سهم دارد. این آزمون زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که آن نیرو از اعتبار تاریخی، نفوذ فکری یا موقعیت سازمانی برخوردار باشد.

جامعه‌ای آزاد و برابر به انسان‌هایی نیاز دارد که بتوانند مستقل بیندیشند، جمعی تصمیم بگیرند، از یکدیگر بیاموزند و اقتدار را در معرض پرسش و نظارت قرار دهند. نیروهای انقلابی نیز باید این ظرفیت‌ها را در جریان مبارزه پرورش دهند.

اخلاق انقلابی در همین پیوند میان آرمان رهایی، نقد قدرت و مسئولیت عملی معنا پیدا می‌کند. آینده سوسیالیستی، در کنار دگرگونی مناسبات مالکیت و ساختارهای اقتصادی، به گسترش روابط اجتماعی‌ای نیاز دارد که آزادی، برابری و کرامت انسانی را در زندگی واقعی ممکن سازند.

آرش حسام

آبان ۱۴۰۵

منابع، ارجاعات و آثار مورد استفاده

- *کارل مارکس و فریدریش انگلس، مانیفست حزب کمونیست، فصل دوم،۱۸۴۸ .*
- *کارل مارکس، نامه به فریدریش بولته،۲۳ نوامبر۱۸۷۱؛ درباره رابطه فرقه‌های سوسیالیستی و جنبش مستقل طبقه کارگر.*
- *هوشی‌مین، درباره اخلاق انقلابی،۱۹۵۸؛ بازنشر ترجمه انگلیسی گزیده متن.*
- *هوشی‌مین، ارتقای اخلاق انقلابی و مبارزه با فردگرایی،۳ فوریه۱۹۶۹؛ بازنشر ترجمه انگلیسی.*
- *رزا لوکزامبورگ، مسائل سازمانی سوسیال‌دموکراسی روسیه،۱۹۰۴؛ و درباره انقلاب روسیه، نوشته۱۹۱۸ .*
- *ولادیمیر لنین، بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم،۱۹۲۰ .*
- *آنتونیو گرامشی، دفترهای زندان، مباحث اراده جمعی و اصلاح فکری و اخلاقی؛ با مراجعه تکمیلی به پژوهش کارلوس نلسون کوتینیو درباره مفهوم اراده جمعی نزد گرامشی.*

- *ارنستو چه‌گوارا، سوسیالیسم و انسان در کوبا،۱۹۶۵ .*
- *پائولو فریره، آموزش ستمدیدگان،۱۹۶۸؛ درباره درونی‌شدن الگوهای سلطه، گفت‌وگو و خودرهایی ستمدیدگان.*